

نگارین فلسفی
کاری از نشر نگاه معاصر

نظریه ادبی،
ادبیات و مسأله شناخت
امید همدانی



نظريه ادبی،

ادبیات و مسأله شناخت

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

نظريه ادبی،

نگینامه
نشر نگاه معاصر

ادبیات و مسأله شناخت

امید همدانی

نگاه معاصر

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم الرسام

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: نادر

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۵۰

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۸۹-۹۰-۳

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست نویسی

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

همدانی، امید، ۱۳۶۰

نظریه ادبی، ادبیات و مسئله شناخت / امید همدانی.

تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۸.

۲۰۶ ص: ۱۲/۵ × ۲۱/۵ س.م.

۹۷۸-۶۲۲-۶۱۸۹-۹۰-۳

فیبا

ادبیات - فلسفه

Literature - Philosophy

شناخت در ادبیات

Cognition in literature

ادبیات - زیبایی شناسی

Literature - Aesthetics

شناخت (فلسفه)

Knowledge, Theory of

PN۴۵

۸۰۱

۵۸۰۶۱۵۱

نشانی: تهران | مینی سیتی | شهرک محلاتی | فاز ۲ مخابرات | بلوک ۳۸ | واحد شرقی



۲۲۴۴۸۴۱۹



negahe.moaser94@gmail.com



nasher_negahemoaser

| نظریه ادبی، ادبیات و مسئله شناخت |

امید همدانی

فهرست

پیشگفتار	۳
فصل اول فلسفه و نظریه ادبی: تأملی در انحای ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی	۹
۱-۱. فلسفه و جایگاه هستی‌شناختی ادبیات: پوپر، ماهیت و کارکرد متن ادبی	۱۹
۲-۱. فلسفه ذهن، مسئله معنای متن و نیت مؤلف	۲۸
۳-۱. فلسفه و پژوهش در بنیان‌های نظریه ادبی مدرن: زیما و فلسفه نظریه ادبی	۳۸
۴-۱. فلسفه و نقد نظریه ادبی	۴۷
نتیجه	۶۱
یادداشت‌ها	۶۳
فصل دوم ادبیات و مسئله شناخت: در دفاع از شناخت‌گرایی ادبی	۶۹
۱-۲. بازگشت به افلاطون	۷۳
۲-۲. معرفت‌شناسی مدرن، شناخت گزاره‌ای و شناخت در ادبیات	۷۶
۳-۲. ادبیات و شناخت‌های غیرگزاره‌ای	۸۵
نتیجه	۹۸
یادداشت‌ها	۱۰۰
فصل سوم شناخت‌گرایی ادبی و پیوند میان ارزش شناختی و ارزش ادبی	۱۰۵
۱-۳. اندکی زمینه تاریخی	۱۰۷
۲-۳. آزمایش فکری، جهان‌های ممکن، صدق، شناخت و ارزش زیبایی‌شناختی	۱۱۳
۳-۳. نهاد ادبیات و ارزش‌دآوری‌های ادبی: اولسن، لامارک و ضدیت با شناخت‌گرایی ادبی ..	۱۲۲
نتیجه	۱۳۳
یادداشت‌ها	۱۳۵

فصل چهارم تکامل و کارکرد شناختی ادبیات: منظری داروینستی	۱۳۷
۱-۴. تأملی در معنا و مفهوم «روایت خیالی»	۱۴۴
۲-۴. داروین و داروینیسیم ادبی	۱۴۸
۳-۴. روایت خیالی و کارکرد شناختی آن	۱۵۳
۴-۴. مناقشه‌ای میان دوستان: بینکر، کرول و ماهیت هنر و ادبیات	۱۶۲
نتیجه	۱۶۹
یادداشت‌ها	۱۷۰
کتاب‌نامه	۱۷۵
فرهنگ اصطلاحات و عبارات	۱۸۵
نمایه‌عام اعلام	۱۹۷

پیشگفتار

در این کتاب مختصر، من به مسئله شناخت در دو قلمرو متفاوت اما مرتبط با یکدیگر می‌پردازم: نظریه ادبی و ادبیات. در نظریه ادبی مسئله عمده مورد بررسی آن است که آیا امکان دستیابی به شناختی تا سرحد امکان عینی از متعلقات پژوهش وجود دارد یا نه. اگر شما همراه و همگام با من قائل به این امر نباشید که نظریه‌های ادبی صرفاً به کار به‌دست‌دادن تعبیری و تفسیری تازه و خلاق از متونی می‌آیند که بر بنیاد شباهت خانوادگی، «متون ادبی» خوانده می‌شوند بلکه نظرگاه‌ها و چشم‌اندازی‌هایی معطوف به انسان، جهان اجتماعی-فرهنگی، زبان و معنا، و پیوند آن‌ها با واقعیت و حتی مسئله شناخت هستند، آن‌گاه این دغدغه شناختی صورتی جدی به‌خود می‌گیرد که از کدام نظرگاه یا چشم‌انداز باید به متن نگاه کرد. اگر منظری که براساس آن به تفسیر و تحلیل متن می‌پردازم به لحاظ فلسفی موجه و قابل دفاع نباشد، آن‌گاه خوانش من از متن ادبی بر بنیاد نظریه‌ای ناموجه یا بدتر از آن کاذب چه ارزش یا دستاوردی خواهد داشت؟ آیا تنها خوانشی تازه و خلاق از متنی به‌دست‌دادن کافی است؟ همه این پرسش‌ها البته زمانی معنادار می‌شود که شما قائل به مرزی میان نظرگاه‌های عینی‌تر و موجه‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت امور با نظرگاه‌های ذهنی‌تر، ناموجه و نامنسجم باشید و همراه با متفکران برساخت‌گرا

یا پست‌مدرن، تمام نظرگاه‌ها را وابسته به گفتمان و محصولات روند و روال‌های تاریخی، زبانی یا فرهنگی و برآمده از علائق ایدئولوژیک صاحبان آن نظرگاه‌ها به‌شمار نیاورید؛ به عبارت دیگر زمانی که شما عینیت‌گرا باشید.

در این کتاب من چنین نظرگاهی دارم و از همین رو در فصل اول به ماهیت نظورزانه نظریه ادبی و پیوند آن با فلسفه پرداخته‌ام. در این فصل بی‌آنکه به دنبال پژوهشی پیشینی در باب انحای پیوند میان فلسفه و نظریه ادبی باشم، سعی می‌کنم ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی را به‌شیوه پسینی بررسی کنم و نشان دهم فلسفه -برخلاف نظرگاه عمل‌گرایانه ریچارد رورتی که معتقد است چیزی به‌نام بنیادهای عینی معنا یا تفسیر وجود ندارد که اندیشه فلسفی روشنگر آن باشد و از همین رو نیازی نیست تا نظریه‌پردازان ادبی، عمیقاً فلسفه را کاشف و روشنگر مباحث نظریه ادبی به‌شمار آورند- چگونه می‌تواند به نظریه ادبی مدد رساند. هدف این فصل موجه‌ساختن این نظرگاه است که فلسفه دست‌کم می‌تواند به چهار طریق عمده و در چهار مسئله، ادای سهمی به نظریه ادبی داشته باشد و در واقع کل این فصل بسط و تبیین این چهار مسئله است: (۱) فلسفه به‌مثابه نظریه‌ای در باب جایگاه هستی‌شناختی ادبیات و همچون گشاینده راهی به‌سوی درک و فهم وضع هستی‌شناختی متون ادبی، (۲) رفتارگرایی فلسفی و حل مسئله رسیدن به ذهن مؤلف (۳) فلسفه به‌مثابه پژوهشی در بنیادهای نظریه ادبی که می‌تواند به درک و فهم بهتر بنیادهای نظریه ادبی منتهی شود و درنهایت (۴) فلسفه به‌مثابه رویکردی انتقادی به نسبت معرفتی ناشی از نظریه‌های ادبی مدرن. نتیجه‌ای که در پایان بحث حاصل می‌شود آن است که با پذیرش دخالت فلسفه در همین چهارچوب هم

دلایل کافی برای پذیرفتن نظرگاه رورتی و اذعان به امکان رسیدن به نظرگاهی عینی در قلمرو نظریه ادبی در معنای عام آن وجود دارد.

سه فصل دیگر کتاب اما معطوف به مسئله شناخت در متون ادبی است و مباحث آن بخشی از مسائل فلسفه ادبیات معاصر است هرچند من در خلال مباحث مطرح شده کوشیده‌ام پیوند آن‌ها را با نظرگاه‌های موجود در نظریه ادبی حفظ کنم. هدف من در این فصول آن بوده است که هم تقریر و تبیینی از شناخت‌گرایی ادبی به دست دهم و هم از آن دفاع کنم. شناخت‌گرایی ادبی نظرگاهی است که بر بنیاد آن، آثار ادبی نه تنها می‌توانند ارزش شناختی داشته باشند بلکه این ارزش شناختی می‌تواند بدل به بخشی از ارزش زیبایی شناختی نیز بشود و به این ترتیب با اتخاذ این موضع فکری، نیازی به برساختن دوره‌ه نظرگاه شناختی و زیبایی شناختی در مواجهه با آثار ادبی و داوری و ارزیابی آن‌ها نیست.

در فصل دوم نخست به سراغ افلاطون می‌روم و طرحی از اشکالات معرفت‌شناختی او بر آثار ادبی که از موضعی ضد شناخت‌گرایانه مطرح شده است، به دست می‌دهم. با صورت‌بندی مجدد آن‌ها از چشم‌اندازی تازه، زمینه‌ای را برای پژوهش معرفت‌شناسانه خود فراهم می‌آورم و سپس روند و روال‌هایی را که آثار ادبی از رهگذر آن‌ها، شناخت‌گزاره‌ای و غیر گزاره‌ای را (شامل شناخت مبتنی بر چشم‌انداز، شناخت همدلانه و شناخت چگونگی) برای خوانندگان پدید می‌آورند، شرح و بسط می‌دهم. دفاع من از شناخت‌گرایی ادبی انواع متفاوتی از شناخت را از آثار ادبی قابل حصول می‌داند؛ اما آگاهانه و عامدانه- برخلاف نظر متفکرانی چون نوام چامسکی و مارتا نوسباوم- از

برتری بخشیدن آثار ادبی بر آثار فلسفی و علمی در ارائه نوعی خاص از شناخت، پرهیز می‌کند.

در فصل سوم برای نشان‌دادن آنکه ارزش شناختی بخشی از ارزش ادبی و زیبایی شناختی یک اثر است نخست به سنتی در نقد و نظریه ادبی و نیز در بحث‌های فلسفه ادبیات معاصر اشاره می‌کنم که قائل به افتراق میان ارزش زیبایی شناختی آثار ادبی و ارزش شناختی آن‌هاست. بنابه این نظرگاه، حتی اگر اثری برخوردار از ارزش شناختی باشد، این امر چیزی به ارزش ادبی آن اضافه نمی‌کند و ازدیگرسو نادرست یا ناموجه بودن نظرگاه‌ها یا چشم‌اندازهای مطرح در اثر ادبی خللی به ارزش زیبایی شناختی آن وارد نمی‌کند. بعد از طرح این نظرگاه اصالت زیبایی‌شناسی، به نفع موضع مقابل، یعنی دیدگاه شناخت‌گرایان ادبی، استدلال می‌کنم و سعی می‌کنم با تشبث به آزمایشی فکری و مفهوم جهان‌های ممکن، نشان بدهم که قائل شدن به این افتراق چندان موجه نیست. همچنین برای تقویت استدلال‌های شناخت‌گرایانه در بخش آزمایش فکری، این اندیشه را بیان و صورت‌بندی می‌کنم که فهم چندصدایی به‌مثابه مزیتی زیبایی شناختی بدون لحاظ کردن جنبه‌های شناختی آثار ادبی، معنای محصلی ندارد. سپس به استدلال نهادی به‌مثابه قوی‌ترین استدلال علیه موضع شناخت‌گرایان ادبی می‌پردازم و اشکالات جدی آن را در چهارچوب نظریه ادبی و فلسفه ادبیات بیان می‌کنم. ماحصل این فصل موجه‌داشتن این نظرگاه است که ارزش شناختی بر ارزش زیبایی شناختی اثر می‌افزاید و توجه به این امر راه را بر درک دقیق‌تر و جامع‌تری از ارزش آثار ادبی می‌گشاید.

فصل چهارم اما حاصل مطالعات متأخر من در داروین‌سوم ادبی یا نقد تکاملی است. داروین‌سوم ادبی چشم‌اندازی متأخر در مطالعات ادبی است که با بهره‌گیری از دستاوردهای روان‌شناسی تکاملی، علوم تجربی و علوم شناختی، تبیینی طبیعت‌انگارانه از پدیده‌های ادبی به‌دست می‌دهد. در این فصل کوشیده‌ام هم مبانی معرفتی داروین‌سوم ادبی و تقابل آن با «نظریه» یا نظریه ادبی / فرهنگی را روشن کنم و هم بر بنیاد مطالعات داروینی تبیینی از روایت خیالی و جهان‌شمولی آن به‌دست دهم. من در این فصل، منظری داروینی و ضدبرساخت‌گرایانه را دنبال کرده‌ام و با ارجاع به اندیشه‌های برایان بوید، جوزف کرول، جان‌تان گاتشال و استیون پینکر بر جنبه شناختی روایت خیالی تکیه و تأکید کرده‌ام. بر این بنیاد، این اندیشه را صورت‌بندی کرده و موجه داشته‌ام که روایت خیالی با آفریدن جهانی ممکن و دارای پیوندی‌هایی استوار با جهان واقعی ما، امکان تجربه غیرمستقیم و کم‌هزینه و نیز فهم انواع چالش‌های زیستی-اجتماعی‌ای را که ما در مقام انسان خردمند با آن مواجهیم، فراهم می‌کند. به این ترتیب، روایت‌های خیالی موفق در فراسوی ابعاد ژانری و ساختاری از اهمیتی شناختی برخوردارند و ایجاد و فهم آن‌ها در جهانی بین‌الذهانی برای حیوان ادبیات‌پرداز، مزیتی زیستی و یک سازگاری به‌شمار می‌رود.

من این کتاب را به کسانی تقدیم می‌کنم که به جنبه‌های فلسفی و شناختی ادبیات تعلق‌خاطر دارند و امیدوارم به‌زودی با خیل کتاب‌های دقیق‌تر و عمیق‌تری که متخصصان معاصر یا آینده در این قلمرو، می‌نویسند دیگر نیازی به مطالعه این کتاب نباشد. البته این کتاب اندک بهره‌ای از استدلال‌های

انتزاعی و نیز استدلال‌های تجربی درباب امور واقع دارد و به این ترتیب مشمول توصیه دیوید هیوم برای به آتش افکنده شدن نمی‌شود (یا امیدوارم که نشود). در پایان باید از دو دوست سپاس‌گزاری کنم: از علی باقریان که یک دست‌ساختن رسم‌الخط، استخراج نمایه‌ها و صفحه‌آرایی متن را برعهده گرفت و اولین خواننده جدی این اوراق شد و از فاضل ملامتگر، جواد حیدری، مترجم کوشای آثار تامس نیگل، که پیگیر به سرانجام رسیدن کار این کتاب بود. سه فصل نخست این کتاب در واقع مقالاتی است که من پیشتر در فصلنامه نقد ادبی با این مشخصات منتشر کرده‌ام:

۱. «فلسفه و نظریه ادبی: تأملی در انحای ادای سهم فلسفه به نظریه

ادبی»، نقد ادبی، س ۵ (ش ۱۷)، بهار ۱۳۹۱، صص ۱۰۴-۶۳.

۲. «ادبیات و مسئله شناخت: در دفاع از شناخت‌گرایی ادبی»، نقد

ادبی، س ۸ (ش ۳۱)، پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۴۰-۱۱۵.

۳. «شناخت‌گرایی ادبی و پیوند میان ارزش شناختی و ارزش ادبی»،

نقد ادبی، س ۱۰ (ش ۴۰)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۶۶-۴۱.

فصل اول

فلسفه و نظریه ادبی:

تأملی در انحای ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی

عنوان این فصل یعنی «فلسفه و نظریه ادبی» مانند بسیاری از عناوین دیگر آن قدر کلی است که خواننده حق دارد در اولین مواجهه با آن خواهان ایضاح این مفاهیم و ربط و پیوند میان «فلسفه» و «نظریه ادبی» شود. اجازه بدهید نخست تصور و درکی از فلسفه را که نویسنده بدان التزام دارد، مطرح نمایم. من به سراغ تبیین و تعریف ویلفرد سلارز^۱ می‌روم و صحت و موجه بودن آن را مفروض می‌انگارم. غایت فلسفه در تعریف و تبیینی که سلارز از آن به دست می‌دهد عبارت است از فهم چگونگی بهم‌پیوندیافتن اشیا و امور آن‌هم مشروط به آنکه تعابیر «اشیا» و «پیوندیافتن» را در وسیع‌ترین معنای ممکن در نظر آوریم. سلارز به ما می‌گوید که مراد او از «اشیا» در تعریفش از فلسفه نه تنها «کلم‌ها و شاهان» بلکه همچنین اموری چون تجربه زیباشناختی، مرگ، اعداد و... است (Sellers 1991: 1). اما افزون‌بر آنچه سلارز می‌گوید، فلسفه

1. Wilfred Sellers

به تعبیر تامس نیگل^۱ - بحث از معنا و مفهوم مقولات بنیادینی چون زمان، معنا، شناخت، درست و نادرست و... هم هست که ما در زندگی و گفتگوهای روزمره برای توصیف یا تبیین امور از آن‌ها بهره می‌جویم اما هنوز به درک و شناختی تحلیلی و انتقادی از آن‌ها دست نیافته‌ایم (Nagel 1987: 5) و البته رهیافتی که فیلسوف در این بررسی و تحلیل چگونگی پیوندیافتن اشیا و امور و بحث از معنا و مفهوم مقولات بنیادین دارد مبتنی بر به‌کارگرفتن استدلال و برهان^۲ و توجیه^۳ در معنای وسیع آن‌هاست.^(۱)

این درک و دریافت از فلسفه ریشه در سنت تحلیلی دارد. فیلسوف تحلیلی در مواجهه با هر نظرگاه فلسفی این پرسش مهم را مطرح می‌کند که چه «دلایلی» برای پذیرش یا ردّ این نظرگاه وجود دارد و این امر هم به‌نوبه خود مستلزم پژوهش دربارهٔ اموری از این دست است که پذیرش این نظرگاه چه لوازم منطقی‌ای دارد، از کدام نظرگاه‌های دیگر قابل استنتاج است، چگونه می‌توان آن را از منظر معرفتی تقویت یا تضعیف کرد و در واقع انجام‌دادن این امور، چنان‌که فولسدال^۴ به‌درستی اشاره می‌کند، یعنی پاسخ به این پرسش بنیادین: معنای دقیق این نظرگاه چیست؟ اینجاست که فرد به این امر پی می‌برد که صورت‌بندی‌های دقیق و گاه همراه با تفاوت‌هایی ظریف از یک نظرگاه در

1. Thomas Nagel
2. argument
3. justification
4. Føllesdal

موجه بودن یا موجه نبودن آن نظرگاه سهم دارند (Føllesdal 1997: 6-7) و در فرایند این پژوهش عقلانی درواقع نوعی تقرب به صدق حاصل می‌شود. اما قلمرو نظریه ادبی تا کجا گسترده می‌شود و چه مباحثی را دربرمی‌گیرد؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان به سراغ یکی از کتاب‌های نظریه ادبی رفت و نگاهی به فهرستی مطالب و مجموعه مسائلی که در آن کتاب مطرح است، انداخت. به این ترتیب کافی است شما فی‌المثل کتاب درآمدی به نظریه ادبی تری ایگلتون^۱ (2008) را باز کنید تا به نام نظریه‌هایی چون پدیدارشناسی، هرمنوتیک، نظریه دریافت، ساختارگرایی، نشانه‌شناسی و پس‌اساختارگرایی برخورد کنید و با مسائلی چون شیوه‌های خواندن متن، ماهیت نشانه زبانی، ایدئولوژی، نظریه کنش‌گفتار، جنسیت و... آشنا شوید. مباحث و مسائل مطرح در نظریه‌های ادبی گاه صبیغه کاملاً فلسفی دارند چنان‌که پدیدارشناسی و هرمنوتیک از اساس چنین‌اند، گاه در آن‌ها صبیغه زبان‌شناختی پررنگ‌تر است (ساختارگرایی، صورت‌گرایی)، گاه آمیزه‌ای از زبان‌شناسی و فلسفه بنیاد نظری آن‌ها را تشکیل می‌دهد (واسازی) و گاه هم صبیغه جامعه‌شناختی (مارکسیسم) یا روان‌شناختی دارند (نقد روان‌کاوانه). این نظریه‌ها چنان‌که جان‌اتان کالر^۲ خاطر نشان می‌کند چهار ویژگی عمده دارند: ۱. بینارشته‌ای هستند، ۲. تحلیلی و نظرورزان‌اند، ۳. مبتنی بر نقد شعور متعارف و عقل سلیم هستند؛ به عبارت دیگر، این نظریه‌ها مفاهیمی را که طبیعی انگاشته

1. Terry Eagleton

2. Jonathan Culler

می‌شوند، مورد بررسی انتقادی قرار می‌دهند و در نهایت ۴. انعکاسی^۱ هستند؛ به این معنا که نظریه‌ها «پژوهشی درباره آن دسته از مقولاتی است که ما از آن‌ها برای معنادار ساختن امور در ادبیات و سایر مشی‌های گفتمانی^۲ استفاده می‌کنیم»، نظریه «تأملی در باب تأمل» است (Culler 1997: 14-15).

اکنون می‌توان این پرسش را پیش نهاد که تأملات فلسفی به صورت کلی چگونه می‌تواند سهمی در غنابخشیدن به مباحث مربوط به نظریه ادبی ایفا کند و آیا می‌توان نمونه‌هایی از طرق مختلف مدد رسانی فلسفه به نظریه ادبی را نشان داد. پاسخ من به این پرسش مثبت است. من بر خاصیت معرفت‌بخشی نظریه‌های ادبی و فلسفه تأکید می‌کنم و معتقدم هم فلسفه خاصیت معرفت‌بخشی دارد و درک و فهم ما را در حوزه‌های مختلفی چون معرفت‌شناسی، فلسفه زبان و فلسفه ذهن افزون می‌کند و هم نظریه ادبی درک و فهم انتقادی ما را از مسائل مختلف مربوط به ادبیات از ماهیت نشانه گرفته تا حدود و ثغور تفسیر و تأویل موجه، عمیق‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند و در نهایت فلسفه و دستاوردهای آن می‌تواند هم به روشن شدن مباحث نظریه ادبی و اصلاح خطاهای ممکن و محتمل آن بینجامد، هم موجب تغییر و تحول در نگرش ما به مسائل مرتبط با نظریه ادبی شود و هم به ما امکان دهد تا صورت‌بندی متفاوت و تازه‌ای از مباحث نظریه ادبی به دست دهیم. به این ترتیب منظور از «ادای سهم» هم روشن کردن مباحث، هم اصلاح

1. reflexive

2. discursive practices

خطاهای ممکن و هم تغییر نگرش و به دست دادن صورت بندی ای تازه است. اما این ادای سهم محدود به قیدی نیز هست: تمام معرفت ما خطاپذیر است و بنابراین من سخن راسل را درباب شناخت که اصل الهام بخش تجربه گرایی انتقادی نیز هست، پیشاپیش مفروض می گیرم: «تمام شناخت انسانی، غیر یقینی، غیر دقیق و ناقص است. ما هیچ قید و حدی بر این آموزه نیافته ایم» (Russell 2009: 446).

پس بنابه این رویکرد، نظریه ادبی نیز به مثابه قلمروی از معرفت بشری خطاپذیر است و از واسازی دریدا و نظریه او درباب نشانه و معنا گرفته تا هرمنوتیک گادامر می تواند در معرض بحث و بررسی انتقادی قرار گیرد تا خطاهای مفروضشان آشکار گردد و در این میان، فلسفه می تواند به طرق گوناگون به مباحث نظریه ادبی مدد برساند و این مدرساندن و ادای سهم کردن از روشن ساختن مفاهیم و مباحث تا انتقاد از نظرگاه های موجود در نظریه ادبی درباره ماهیت واقعیت و پیوند زبان با آن گسترده می شود. به این ترتیب، نظرگاه من در مورد فلسفه، نظریه ادبی و پیوند میان این دو هم در تقابل با نظرگاه کسانی چون رورتی است که معتقدند:

مانند بیشتر رشته ها، نقد ادبی میان دو تمایل در رفت و برگشت و نوسان است: تمایل نخست آن معطوف به انجام دادن کارهای کوچک، همراه با دقت و به نحو مطلوب است و تمایل دومش معطوف به ترسیم تصویر بزرگ و جامع از کلیت امور. در حال حاضر، جایگاه آن در قطب دوم است و تلاش دارد تا انتزاعی، کلی و نظری باشد. این امر منتهی به آن شده است تا منتقدان ادبی، بیشتر به فلسفه علاقه مند شوند و فیلسوفان نیز این تمجید و تعریف را جبران نمایند. این تبادل برای هر دو

گروه سودمند بوده است. باوجوداین، گمان می‌کنم در این امر که منتقدان ادبی از فیلسوفان مدد می‌جویند خطری وجود دارد و آن عبارت است از آنکه ممکن است آن‌ها فلسفه را اندکی جدی‌تر از آنچه هست تلقی نمایند. اگر آنان فیلسوفان را به‌مثابه کسانی در نظر آورند که «نظریه‌های معنا» یا «نظریه‌های مربوط به ماهیت تفسیر» را فراهم می‌آورند، چنان‌که گویی «پژوهش فلسفی» دربارهٔ چنین موضوعاتی، اخیراً «نتایج» تازهٔ جالبی به‌بار آورده است، فلسفه را جدی‌تر از آنچه هست، تلقی کرده‌اند (1985: 78).

و هم درتقابل با نظرگاه مخالفان سرسخت نظریهٔ ادبی چون سوزان زوتنگ^۱ است که کاربرد نظریهٔ ادبی در خوانش متون را نوعی دورشدن از لذت پیشاتقدادی و طبیعی خواننده درقبال متن ادبی به‌شمار می‌آورند و فی‌المثل معتقدند که «به‌جای نظریهٔ تأویل^۲، ما نیازمند نظریهٔ التذاذ درباب هنر^۳ هستیم» (Sontag 1961: 23)^(۴).

اما نظرگاه رورتی چالشی جدی‌تر و فلسفی‌تر با ادای سهم فلسفه به نظریهٔ ادبی است چراکه در آن، خاصیت معرفت‌بخشی فلسفه نفی می‌شود و صرفاً از منظری حسانی و زیبایی‌شناختی از التذاذبخشی ادبیات درتقابل با نظریه یاد نمی‌شود. دلیل این امر به نظرگاه کلی فلسفی رورتی بازمی‌گردد. به‌باور او

1. Susan Sontag
2. hermeneutics
3. erotics of art

تقابلی میان هم‌بستگی^۱ و عینیت^۲ وجود دارد. این دو در تفکر رورتی چه معنایی دارند؟ به‌باور او، انسان‌ها به‌مثابه موجوداتی برخوردار از قوه تأمل، به دو طریق عمده «می‌کوشند تا با قراردادن زندگی‌شان در چهارچوبی وسیع‌تر، آن را با معنا سازند.» طریق نخست با تلاش آن‌ها برای «گفتن داستان ادای سهمشان به جامعه» تحقق می‌یابد. این جامعه می‌تواند جامعه محقق بالفعلی باشد که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنند یا جامعه واقعی‌ای دیگر اما با بعدی زمانی و مکانی و یا اصلاً جامعه‌ای خیالی «احتمالاً متشکل از دو جین از قهرمانان زن و مردی که از تاریخ یا ادبیات یا هر دو انتخاب شده‌اند.» چنین افرادی در جستجوی هم‌بستگی هستند. داستان آن‌ها چیزی را بیرون از تاریخ و مشی‌های اجتماعی که به آن تعلق دارند، بازگو نمی‌کند و فردی که دل درگرو هم‌بستگی دارد «از رابطه میان مشی‌های جامعه منتخب و چیزی بیرون از آن پرسش نمی‌کند.» اما هنگامی که انسان‌ها خود را «به‌مثابه کسانی که در پیوندی بی‌واسطه با واقعیتی غیر از انسان، قرار دارند» توصیف می‌کنند، به عینیت روی می‌آورند. این پیوند و رابطه از آن‌رو بی‌واسطه است که «از پیوند میان چنین واقعیتی با قبیله آن‌ها یا ملتشان یا گروه خیالی هم‌قطاران‌شان، مأخوذ نیست.» رورتی سپس بحث خود را چنین ادامه می‌دهد:

1. solidarity

2. objectivity

آن سنت فرهنگی در غرب که تکیه و تأکیدش بر مفهوم جستجوی حقیقت است، همان سنتی که از فیلسوفان یونانی تا دوران روشنگری امتداد دارد، روشن‌ترین نمونه از تلاش برای جستن معنایی در زندگی فرد از رهگذر روی گردانی از هم‌بستگی و روی آوردن به عینیت است. مفهوم حقیقت به‌مثابه امری که باید به‌سبب ارزش ذاتی‌اش در پی آن بود و نه از آن‌رو که برای فرد یا جامعه حقیقی یا خیالی او سودمند است، درون‌مایه اصلی این سنت است (1984: 227).

رورتنی نظرگاه فلسفی خود را در تقابل با این سنت تعریف می‌کند. به‌تعبیر او واقع‌گرایان یا «آنان که می‌خواهند عینیت را بنیاد هم‌بستگی قرار دهند» هم‌نیازمند ارائه و برساختن متافیزیکی هستند که در آن «جایی برای پیوند ویژه میان باورها و اعیان وجود داشته باشد که موجب تمایز میان باورهای صادق و کاذب گردد» و هم افزون‌بران، آن‌ها همچنین باید نشان دهند که روش‌هایی برای توجیه معرفتی^۱ باورها وجود دارد که عقلانی، جهان‌شمول و «طبیعی» است و «صرفاً محلی» نیست. به‌همین سبب آن‌ها به معرفت‌شناسی خاصی نیز احتیاج دارند؛ معرفت‌شناسی‌ای که در آن توجیه معرفتی نه امری «صرفاً اجتماعی» بلکه «نشئت‌گرفته از نفس طبیعت انسان» باشد و دو بخش مختلف طبیعت یعنی طبیعت انسان و بقیه طبیعت را در پیوند با یکدیگر قرار دهد. در مقابل اما عمل‌گرایان یا پراگماتیست‌ها در پی «فروکاستن عینیت به هم‌بستگی» هستند. آنان نیازی به ارائه متافیزیک یا معرفت‌شناسی ندارند. از نظر آنان صدق یا حقیقت «آن‌چیزی است که باور به آن برای ما خوب

1. epistemic justification

است» و از همین رو، صدق دیگر تطابق بین گزاره‌ها با واقعیت نیست و توجیه معرفتی نیز خصلتی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد و فاصله میان صدق و توجیه نیز صرفاً بدین معناست که ممکن است در آینده اندیشهٔ بهتری پیدا شود و به همین سبب وقتی می‌گوییم «آنچه باور بدان در حال حاضر برای ما عقلانی است، ممکن است صادق نباشد» مراد و منظور ما صرفاً اشاره به فرق میان «امر خوب محقق» و «امر بهتر ممکن» است (Rorty 1984: 228). باور موجه مرادف اولی و باور صادق مرادف دومی است.

حال طبیعی است که اگر شما عمل‌گرا باشید، می‌بایست منتقدان ادبی را از زیادی جدی گرفتن فلسفه، برحذر دارید: اساساً چیزی به نام ماهیت معنا یا ماهیت تفسیر وجود ندارد که فیلسوفان بخواهند آن را کشف کنند و در اختیار منتقدان ادبی بگذارند. منتقدان و نظریه‌پردازان ادبی نیز باید از سودای جستجوی حقیقت و عینی‌بودن و علمی‌بودن در تلقی واقع‌گرایانه‌اش دست بردارند چرا که از نظر عمل‌گرایان:

نباید میان گفتن داستان‌هایی درباب پیوند میان متون ادبی محبوب فرد و متونی که او به آن‌ها کمترین علاقه را دارد با فعالیت «فلسفی» گفتن داستان‌هایی درباب ماهیت جهان که تأکید و تکیه‌شان بر تمام اموری است که فرد بیشترین و کمترین علاقه را بدان‌ها دارد، فرق نهاد. اولی، صرفاً یکی از اقسام دومی است (Rorty 1985: 79).

برای نشان دادن انحای ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی می‌توان به شیوه‌های مختلفی سخن گفت اما من در این فصل نوعی روش پسینی^۱ را در پیش خواهم گرفت و به حصر پیشینی^۲ انواع این پیوند نخواهم پرداخت و استدلال خواهم کرد که فلسفه دست کم چهار ادای سهم مشخص به نظریه ادبی داشته است. این امر به این معناست که می‌توان طرق دیگری را نیز برای ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی در نظر گرفت و دلیلی ندارد که به نحوی مقدم بر تجربه، این ادای سهم را در چهارچوبی ویژه محدود کنیم. در هر مورد، من بحث خویش را با ذکر نمونه‌ای محقق و ادای سهمی محقق پی می‌گیرم و امیدوارم در پایان بحث و به‌ویژه با تأکید بر مباحثی که در نفی نسبی‌گرایی موجود در نظریه ادبی مدرن در بخش چهارم این فصل مطرح می‌کنم، بتوانم نشان دهم که برخلاف نظر رورتی، نظریه‌پردازان و منتقدان ادبی، در جدی‌تلقی کردن فیلسوفان، مرتکب خطا نشده‌اند.

پیش از ورود به بحث ذکر نکته‌ای دیگر نیز لازم است: نظرگاه کارل پوپر در باب کارکرد و ماهیت ذهن که در متن به آن اشاره می‌شود با نظرگاه گیلبرت رایل^۳ در تقابل قرار دارد و نگارنده با آگاهی از ناسازگاری این دو نظرگاه در بخش اول و دوم به طرح آن‌ها پرداخته است. علت این امر آن است که در بخش اول و دوم این فصل بیش از آنکه به دفاع از صحت و اعتبار نظرگاه

1. *a priori*

2. *a posteriori*

3. Gilbert Ryle

فلسفی خاصی نظر داشته باشم، به معرفی ادای سهم فلسفه به نظریه ادبی التزام دارم و این امر هم نظرگاه دوگانه‌انگارانه خاص پوپر و هم رفتارگرایی فلسفی رایل را دربرمی‌گیرد. در هر مورد، تغییری که این نظرگاه‌ها در نگرش ما نسبت به مسائل مطرح در نظریه ادبی به وجود می‌آورند، آن‌چنان مهم است که بی‌توجهی به آن‌ها، خطای معرفتی عظیمی است.

۱-۱. فلسفه و جایگاه هستی‌شناختی ادبیات:

پوپر، ماهیت و کارکرد متن ادبی

در کتاب کلاسیک نظریه ادبیات، رنه ولک^۱ یکی از پرسش‌های مهم معرفت‌شناختی درباب ادبیات را پیش از تجزیه و تحلیل آن، پرسش از «نحوه وجود»^۲ یا «جایگاه هستی‌شناختی»^۳ اثر ادبی می‌داند؛ پاسخ به این پرسش که نحوه وجود اثر ادبی چیست و در کجا (ذهن مؤلف؟ ذهن خوانندگان؟ جهان مادی؟) باید به دنبال آن گشت، پرسشی است که پاسخ به آن، به نظر ولک، راهی را به سوی تجزیه و تحلیل دقیق و مناسب آثار ادبی می‌گشاید و برخی از مسائل مهم ادبیات را حل می‌کند (Wellek & Warren 1966: 142).

ولک برای پاسخ به این پرسش به سراغ برخی نظریه‌های رایج درباره مقام هستی‌شناختی ادبیات می‌رود که از نظر او پاسخ مناسبی به پرسش معطوف به

1. René Wellek

2. mode of existence

3. ontological situs